

تراجم احوال

موسیقی و موسیقی شناسان ایران

خاندان ندیم موصلی (ارجانی)

تقلم آقای سلطانی

نایبندۀ محترم مجلس

ابو اسحاق ابراهیم پسر ماهان پسر یمن بسرنسک ارغانی (ارجانی - بهبهانی - فارسی) معروف به موصلی از موسیقی شناسان بزرگ و دانشمندان بنام عصر عباسی است ، پدر وی ماهان که برخی او را میمون خوانده اند از اهل فارس و ساکن شهر تاریخی و باستانی ارغان (ارجان) ^۱ و از خانواده و نژاد گان اصیل و عظامه ایران بود .
ماهان با گروهی از همشهریان خویش بواسطه جور و ستمی که از کارداران (عمال) و فرمانداران خلفای ستم پیشه بنی امیه بر آنان وارد میشد از ارغان به عراق عرب مهاجرت کردند ^۲

۱ - ارجان شهر قدیم بهبهان است که محل آن در یکفرسنگی بهبهان کنونی بوده و آثار آن باقی است. تلفظ فارسی و صحیح آن بنا بر استعمال اهالی ارغان میباشد که یا قوت هم در معجم البلدات (ج ا ذیل اسم ارجان) بآن اشاره کرده و علاوه بر آن در حدود العالم که قدیمترین جغرافی در زبان فارسی است و بسال ۳۷۲ هجری تألیف شده در چند جا باغین ضبط گردیده است و در یک مورد با کاتب فارسی ضبط نموده و بعضی فاضلان متأخر بجای ارغان ارگان گفته اند بهرحال اعم از آنکه باغین صحیح باشد یا با کاتب با احترام استعمال مردم محل و ضبط قدما همان ارغان مینویسیم .

۲ - خطیب بغدادی در تاریخ بغداد مینویسد که مادر ابراهیم وی را حامله بود که از ارجان (بهبهان کنونی) حرکت کردند اگر این روایت صحیح باشد سال حرکت آنان آخر سال ۱۲۴ یا ۱۲۵ میباشد و زناشومی ماهان در ارجان بوده است .

۳ - جلد پنجم الاغانی چاپ جدید مصر ص ۱۵۴ (بدآ هر کجا بکتاب اغانی اشاره شود منظور اشاره بهمین چاپ جدید است و بیشتر مطالب را ما از آن دوره کتاب نفیس استفاده کرده ایم) - ج ۱ و فیات الاعیان ابن خلکان - الفهرست ابن الندیم ص ۲۰۱ طبع مصر - دائرة المعارف اسلامی ج ۱ ص ۵۹ .

و این مهاجرت ظاهراً در ربع اول قرن دوم هجری بوده است ، مهاجرین فارسی در کوفه در کوی بنی عبدالله بن دارم فرود آمدند و دارم شمه ای از تمیم است و ارباب بنو ابراهیم را در نسبت تمیمی خوانده اند چه فرود آمدن در قبیله تمیم در حکم قبول و لاء آن طایفه بود .

ماهان در ایام اقامت کوفه زنی از دهقانزادگان (اشراف) فارسی را که ظاهراً وی و کسانش نیز از مهاجرین و همراهان سفرا بودند تزویج کرد و ابراهیم در سال صد و بیست و پنج (۱۲۵) هجری قمری (برابر با ۷۴۲ میلادی) از آن زن متولد گردید . دو یا سه سال پس از ولادت ابراهیم پدرش ماعان بمرض طاعون در گذشت بنی خزیمه بن خازم که شریف ترین بطن دارم شمرده میشدند تکفل ابراهیم را بر عهده گرفته و ابراهیم با مادر و خالوهای خود بود تا بزرگ شد ، (ماهان دو پسر دیگر هم داشته که از ابراهیم بزرگتر بودند و مادرشان هم غیر از مادر ابراهیم بوده) . ابراهیم با فرزندان خزیمه بن خازم بمکتب میرفت و بروایت یحیی بن - علی منجم که از شاهزادگان ساسانی بود (ترجمه یحیی در ذیل احوال اسحق پسر ابراهیم خواهد آمد) ولای او نسبت به بنی تمیم از اینجهت بوده است ۱ .

علاوه بر این بین ابراهیم و فرزند نضیله بن نعیم که از بنی تمیم و از آل خازم بوده همیشگی (رضاع) بود و آل خازم در تربیت ابراهیم بواسطه نسبت رضاعی و ولایتی که با آنان پیدا کرده بود سعی بلیغ کردند و او را با فرزندان خود بمکتب نهادند ، ولیکن ابراهیم از همان اوان به غنا میل داشت و بدرس توجهی ننشمود و چیزی نیاموخت از اینجهت پیوسته او را زجر و توبیخ و عقوبت میکردند تا بعدی که ابراهیم به تنگ آمد و بموصل گریخت و در آنجا بآموختن موسیقی مشغول شد ۲ .

علت شهرت این خانواده بموصلی
 ابراهیم چون رشید و بزرگ شد با جوانان همسال خویش معاشرت کرد و بموسیقی علاقمند گردیده بتحصیل آن مشغول شد . خالوهایش از قصد او آگاه شده بر او سخت گرفته آزارش دادند ابراهیم از دست آنان بموصل فرار کرد و در آنجا نزدیک یکسال بماند پس بکوفه برگشت ، خویشاوندان و دوستان وی چون او را دیدند از فرار او بموصل یاد آوردند و گفتند : خوش آمدی ، جوان موصلی ! و او را همچنان موصلی خواندند . این لقب بروی و حتی بر خانواده او ماند .

ابن خردادبه در کتاب معروف المسالك والممالك سبب نسبت این خانواده را بموصلی بنحو دیگر گفته و میفرماید که : ابراهیم هر گاه مست و سرخوش میشد این دو شمر را بسیار و برسبیل ولع میخواند :

انا جت من طرق موصل احمل قلل خمیریا ۳
 من شارب الملوك ولا بد من سكریا

۱ - ج ۵ الاغانی ص ۱۵۵

۲ - الاغانی ج ۵ ص ۱۵۷

۳ - مصحح طبع اغانی جدید احتمال داده که این اشعار از شعرهای هامیانه و

بازاری آن عهد است . الاغانی ج ۵ ص ۱۵۶ و ۱۵۷

و نسبت موصلی را برای آنخانواده از این سبب دانسته ولی ابوالفرج ابن روایت‌وا جدأ رد کرده و سبب معروف شدن ابراهیم را بموصلی عامه مورخین و ارباب ادب همان روایت نخستین دانسته و ضبط کرده‌اند ولی علاوه بر روایت بالا روایت دیگری ابن‌الندیم در الفهرست آورده که نقل میشود، وی مینویسد که: یزید مهدی گفت اسحاق موصلی برای من نقل کرد که ما ایرانی و اهل ارجان فارس هستیم، موالی ما حنظلیین بودند و آنان املاک و مزارعی نزد ما داشتند و بدینجهت ما را موصلی خواندند (حنظلیین محل اصلی آنها موصل بوده‌است).

وجه دیگر انتساب او بموصل این است که: ابوالفرج اصفهانی در کتاب الاغانی از اسحاق نقل میکند که او از قول پدرش برای حماد پسرش روایت کرده‌است هنگامی که من برای دیدار جوانویه هجوسی به ابله^۱ بصره رفتم وی درخانه‌اش نبود انتظار او را کشیدم تا آمد و مرا گرامی و محترم داشت و جوانویه زردشتی بود من باو صناعت و قصد خویش را از مسافرت بگفتم مرا ترحیب و خوش آمد گفت و درخانه خویش جای داد و خواهر خویش را مهماندار من فرمود و وی هرچه بدانمحتاج بودم حاضر میساخت، چون شب در رسید جوانویه باتنی چند از نوازندگان و خوانندگان (رامشگران و خنیاگران) ایرانی بخانه آمد و من بسوی او رفتم و باهم در مجلسی که نیبند و میوه و ریاحین حاضر ساخته بودند نشستیم و هر کس بکار و هنر خود دست زد یکی ساز بنواخت دیگری خوانندگی آغاز کرد و من هنر هیچکدام را نپسندیده و مفید نیافتم تا نوبت بمن رسید بنواختم و بخواندم چنانکه همه برخاستند و بسوی من آمده سرم را بوسه دادند و گفتند تو ما را مسخره میکنی ما بتعلیم گرفتن از تو محتاج تریم تا تو با موختن از ما! و من چند روزی بدین وضع در ابله بودم تا خبر من به محمد بن سلیمان بن علی^۲ (و بقولی هلی بن سلیمان) والی بصره رسید و وی کس بطلب من فرستاد و احضارم کرد و بلازمت خویش امر داد.

۱ - ابله از شهرهای قدیمی و نزدیک بمره کنونی بوده در دوره ساسانیات خیلی آباد و عده‌ای سپاه با فرمانده از طرف کسری پادگان آنجا بوده‌است. معجم البلدان ج ۱
 ۲ - بطوریکه ابن‌اثیر در الکامل مینویسد: محمد بن سلیمان در سال ۱۶۰ هجری (زمان خلافت مهدی عباسی) والی بصره و کوره‌های دجله و بحرین و عمان و خوزستان و فارس شد. (ج ۶ ص ۱۷ چاپ مصر) و در آخر ولایت مصر هم ضمیمه حوزه حکمرانی او گردید، و در سال ۱۶۴ هجری مهدی او را از ولایت بصره و دیگر اعمال عزل و بجای وی صالح بن داود عباسی را منصوب کرد (ج ۶ - الکامل ص ۱۹ و ۲۰) بنابراین روایت، ابراهیم در حدود ۳۵ سال داشته که در بصره بلازمت والی عباسی برگزیده شده و تا ۳۵ سالگی در پی استاد و هنرمندان و کسب فضیلت بوده‌است.

بوی گفتم که ای امیر! من غنارا کسب خویش قرار نداده‌ام و چون از موسیقی لذت می‌بردم بدین روی آموخته‌ام و می‌خواهم بکوفه برگردم آنچه بدو گفتم فایده نبخشید و مرا به ملازمت خویش گرفت و از من پرسید اهل کجا هستی؟ در پاسخ خود را بموصل منتسب ساختم و وی مرا ملازم خویش ساخت و بموصلی معروف شدم.^۱

این بود چند روایتی که راجع بانتساب این خاندان بزرگ در میان دانشمندان معروف بوده و در کتب ائمه ادب ضبط گردیده است.

از روایت اخیر مایک نکته حساسی واقف می‌شویم و آن اینست که، از فحوای این روایت و روایات دیگر استنباط می‌شود که ابراهیم ازدخول بخدمت امیر بزرگ هاشمی عباسی بنام مغنی گری عار و تنگ داشته است و بدین سبب از خدمت و ملازمت وی عذر خواسته و بعد که ناچار به ملازمت می‌شود شاید عمداً خود را بموصلی معرفی کرد که مگر شخصیت او مجهول مانده و روزی از خدمت امیر نامبرده کناره جوید که تنگ این کار بردامن خاندان شرافتمند وی ننشیند ولی پس از آنکه بخدمت مهدی و هادی و هارون خلفای عباسی رسیده و به شهرت موصلی پایدار مانده است و همه وی را شناخته و نمیتوانست خویش را با آن همه ایرانیان ملازم دربار خلافت، گمنام نگه‌دارد ناچار شده افسانه فرار خود را در جوانی بموصل درست نماید و آنچه بنظر نویسنده صواب مینماید همین است که چون ابراهیم به تصدیق علماء ادب از خاندانهای اشراف و نژادگان ایران بوده است و میدانیم که آنگاه تاچه پایه اصول خانوادگی و اشرافیت در ایران اعتبار و اهمیت داشته است و بدان پای بند بوده اند، ابراهیم بواسطه صنعت موسیقی که هنوز مردم آنرا مانند مشاغل و علوم دیگر آبرومند تلقی نمیکردند ناچار خود را بموصل منتسب ساخته است که خاندان او از شهرت کسب و هنر وی بدنام نشود. و در جای دیگر باز در این موضوع اشاره ای میشود.

خلاصه سخن آنکه چه ابراهیم این نسبت را بجهات مذکوره جعل کرده باشد و چه مردم بر اثر فرار او بموصل وی را موصلی خوانده باشند و چه بر اثر ولاء حنظلیین که طوایف آنان در موصل سکونت داشته اند بموصلی معروف شده باشد این خاندان بزرگ بتصدیق خودشان و بنا بگفته کل نویسندگان و اکابر ائمه ادب موصلی نبوده و از اهالی ارغان فارس (بهبهان کونی) بوده اند.

در پیش گفتیم که ابراهیم را بمکتب نهادند ولی او بغنا میل داشت و دل بدرس نمیداد و کوششی بسزا در راه تحصیل نمی‌فرمود. ما از مکتب و مدرسه رفتن او بیش از این خبری نداریم لیکن این نکته را میدانیم که بیشتر بزرگان و نوابغ نامی جهان اعم از رجال دین و سیاست و ادب و

تعلیم و تربیت و
هنر آموزی ابراهیم

صنعت و اختراع دردوره نخستین تعلیم و تحصیل ، روح بزرگ آنان در آفت جسد کوچک حاضر نمیشود بفضای محقر مکتب تن در داده و مرتباً با کمال اطاعت و بردباری همه روزه بمکتب رفته و بسنجان آموزگار خود گوش فرادهد. بدین روی اغلب از مکتب طفره زده یا لا اقل منظم نرفته و پدر و مادر و اولیاء خویش را نگران میسازند و از این سبب است که : گاهی آنگونه کودکان متهم بکودنی و عدم استعداد میشوند ، لیکن خلاف آن گمان را زمانه بزودی اثبات و ترقی و بنوع همان کودکان را آشکار میسازد !

ابراهیم هم اگر چه نوشته اند که از رفتن بمکتب طفره میزده ولی معلوم است که پس از رشد بخیال تحصیل افتاده و سخت کوشش نموده است چه آثار علمی او که صاحبان تراجم رجال نوشته اند این گفته را مؤید است ، ابراهیم اگر چه مانند پسر خویش اسحاق بجنبه هنری شهره آفاق گردیده و شهرت جهانگیرش هم از همین راه است ، باینحال وی تنها موسیقی دان و خنیاگری عالی مقام بوده بلکه در کلیه علوم عصری دانشمندی بزرگ و در دیگر علوم هم صاحب تصنیفات بسیار بوده است . وی در فقه و غریب الحدیث و نوادر و شمر و غیره تألیفات بسیار داشته است ^۱ و این نکته در جای خود روشن و بر اهل فضل مسلم است که تألیف کتاب در غریب الحدیث آنهم در آن عصر کار هر فقیه و لغوی عادی نبوده و بزرگترین علماء لغت مانند ابو عبیده معمر بن مثنی باین کار دست زده اند و نویسنده این گفتار گمان میکند که نخستین کسی که در اسلام غریب الحدیث تألیف کرده ابراهیم بوده است اگر چه شهید ثانی رضوان الله علیه در شرح الدرایه میفرماید نخستین کسی که غریب الحدیث تألیف کرد نصر بن شمیل بود و هم گفته اند که ابو عبیده (۱۱۴ - ۲۱۰ هـ ۷۳۳ - ۸۲۶ م) بود و بعد از او قاسم بن سلام بن قتیبه و بعد خطائی بوده است ولی می دانیم که چون نسبت تألیف غریب الحدیث هم بابراهیم داده شده و زمان ابراهیم بر زمان هر سه آنان مقدم است بنابراین میتوان حق تقدم تألیف غریب الحدیث را بابراهیم تخصیص داد چه نصر بن شمیل از تلامذه خلیل بن احمد (۹۵ - ۱۷۰ هجری ۷۱۲ - ۷۷۸ میلادی) بوده و در سال ۲۰۴ یا ۲۰۳ مرده است و ابو عبیده معمر بن مثنی در ۲۱۰ هجری برابر با ۸۲۶ میلادی وفات یافته و هم روز (معاصر) با اسحق پسر ابراهیم بوده است و قاسم بن سلام هم در ۲۲۳ هجری مرده است ولی ابراهیم در سال ۱۸۸ هجری مطابق با ۸۰۴ میلادی وفات یافته و روزگار وی جلوتر و اقدم از دانشمندان نامبرده است و باین تقدم زمانی نمیتوان تألیف او را مؤخر بر تألیفات ابو عبیده و غیره دانست . ۲

۱ - شذرات الذهب ص ۳۱۸ و ۳۱۹ ج ۱

۲ - الفهرست ابن الندیم چاپ مصر ص ۶۳ و ۷۷ - دائرة المعارف اسلامی - (ترجمه

عربی) ج ۱ ص ۵۹ - رساله تدوین لغت تازی تألیف نویسنده ص ۱۰ و ۱۲ و ۱۵ .

خلاصه سخن آنکه دانشمندی که صاحب تألیفات بسیاری باشد البته بطور کامل بمقتضای عصر تحصیلات خود را بیابان رسانده که توانسته است در برابر آنهمه رجال بزرگ علم و ادب مهم‌ترین قرن اعتلاء و عظمت تمدن اسلامی عرض وجود نماید و تألیفات خود را عرضه کند و این نکته ناگفته نماند که اگر نقصی در تربیت و فضائل و کمالات او می‌بود در آن جامعه فاضله و عصر طلایی راه نمی یافت و دشمنان و رقیبان قوی پنجه او که عرب بودند با اسمعیل بن جامع^۱ که از بزرگان عصر و موسیقی شناسان بزرگ بود و برادر دربار خلافت مفتضح ساخته و موجبات طرد او را فراهم می‌آوردند و نمیتوانست بدان موقع رفیع راه یابد. برای تثبیت مراتب تحصیلات و دانشمندی و فضایل وی همین بس که ابراهیم یکی از عمال تشکیل دهنده تمدن اسلامی در آن عصر طلایی است.

۱ - اغانی ج ۵ ص ۲۵۱ و ۲۰۶ - الاغانی ج ۵ ص ۱۵۶ - نهاية العرب نویری ج ۴

شب و روز

دو پرده درین گنبد لاجورد	بیند همی که سیه گاه زرد
ببازی همی زین دو پرده برون	خیال آرد از جانور گونه گون
دو گونه همی دم زند سال و ماه	یکی دم سپید و یکی دم سیاه
از آن هر دو دم کو بر آرد همی	شمار دم ما سر آرد همی
چو در یاست این گنبد نیلگون	جهان چون جزیره میانش درون
شب و روز دروی چو دو موج بار	یکی موجش از زر و دیگر زقار
چو بر روی میدان پیروزه رنگ	دو جنگی سوار این زروم آن زرنک
یکی از برخنگ زرین جناغ	یکی بر نوندی سیه تر ز زاغ
یکی آخته تیغ زرین زبر	یکی بر سر آورده سیمین سپر
نماید که آن رومی از بیم پشت	گریزان و آن زرد خنجر بمشت
کهی آید آن زنگی تاخته	ز سیمین سپر لختی انداخته
دو گونه است از اسبشان کرد خشک	یکی همچو کافور و دیگر چو مشک
زگرد دورنگ اسب ایشان براه	سپید است که موی ما که سیاه

اسدی